

گرگان و گنبد قابوس

راپرت مسیوگدار

رئیس اداره عتیقات

گرگان

شهری است که در خرابهای آن هنوز حفاریات نکرده اند و بقایای آن زاویه ای را که گرگان رود و سمبارتشکیل می دهند فرا گرفته. این شهر در قرون وسطی پای تخت ایالت گرگان بود. این ایالت که بوسیله کوه های بلند البرز از اطراف خود جدا شده و بهمین دلیل همیشه تا اندازه ای مستقل مانده تقریباً همان ایالت استراباد امروزی است. گرگان تنها نه بواسطه ثروت طبیعی و جنگلهای زیبا و چراگاه های وسیع بلکه بواسطه مقام آن که در زاویه جنوب شرقی دریای خزرست همواره در نظر سلسله های مختلفی که در ایران پادشاهی کرده اند دارای قدر و قیمتی بوده و در ظرف کشمکش های باستانی میان ایران و توران مقام خاصی داشته است. مخصوصاً در دوره ساسانی مردم بسیاری را بدانجا بردند و در آنجا سکونت دادند و برای دفاع از تاخت و تاز های دائمی چادر نشینان بهستان حصار های بسیار در آن ساختند. فیروز در شمال گرگان رود دیوار رعب افکنی بطول پنجاه فرسنگ برپا کرد که هنوز گودالها و برج و باروهائی که بقواصل، پشتیبان آن بوده است آشکار دیده میشود و امروز باسم «سداسکندر» یا «قلز النک» یعنی دیوار سرخ معروفست.

می توان گفت در آن زمان شهر گرگان در صف مقدم دفاع ایران بود و نمیدانیم که در آن دوره چه حال داشت، همینقدر می دانیم که این شهر وجود داشته است زیرا که اسم آن اغلب در تاریخ ساسانیان برده می شود و فیروز هنگام لشکر کشی بقصد هیاطه آن شهر را لشکرگاه خود ساخته بود. این شهر را دو رودی که برای آن حکم خندق دارد کاملاً مصون می دارد و دارای بزرگ و باروی استواری بوده است که احتمال می رود از دوره ساسانیان باشد و هنوز شکل عمومی آن پدیدارست. بدون شك این شهر بیشتر شهری نظامی بوده و ازاینکه یزید بن مهاب بنا بر گفته باقوت آنرا دوباره ساخته چنین بر می آید که چون پیش از آن این شهر را برای مقاومت پناهگاه محکمی دیده آنرا ویران کرده بوده است.

شهر گرگان که از نو ساخته شد پای تخت این ایالت گردید و بزودی اهمیت یافت، ولی ظاهراً انقلابات سیاسی که دائماً این سرزمین شر و شور را زیر و زبر کرده است از همان روز های نخست آبادانی آنرا در معرض خطر افکننده، زیرا که این شهر در سرحد دو قوم متخاصم واقع شده بود

و حکمرانان آن که از دیگران دور افتاده بودند غالباً خود را مستقل میخواندند .

در ۲۵۷ هجری (۸۷۱ میلادی) حسن بن زید علوی که پس از برون کردن ظاهریان از طبرستان بر آن دیار حکمرانی میکرد کرگان را گرفت . سپس ناچار شد که در برابر یعقوب بن لیث صفاری از خویشتن دفاع کند و ناگزیر چند بار از قلمرو خویش بیرون رفت ولی با این همه تا سال ۲۷۰ (۸۸۰) که سال مرگ اوست حکمرانی داشت .

پس از او برادرش محمد بن زید بجای او نشست و در جنگ با محمد بن هارون سیهسالار اسمعیل سامانی کشته شد . آنگاه سامانیان این دیار را گرفتند و تا سال ۳۰۱ هجری (۹۱۴) که قیامی دو باره خاندان علویان را بساطت رساند و حسن بن علی الاطروش را پادشاه کرد این ناحیه را در دست داشتند .

در ۳۱۰ هجری (۹۲۳) اسفاردیلمی که اطروش را کشته بود کرگان را گرفت . ولی در ۳۱۶ هجری (۹۲۸) اسفار را نیز یکی از دست نشاندهگان پیشین وی مرداویج بن زبیر موسس سلسله زبیری بقتل رسانید .

مرداویج تسلط خویش را بر طبرستان بسط داد و اصفهان و همدان را گرفت و سیاه خود را تاحلوان در سرحد عراق پیش برد و سرپرست آل بویه که ایشان نیز مانند وی از مردم دیلم بودند وی بود و علی بن بویه از جانب او حکمران کرج شد . اندک زمانی پس از این واقعه آل بویه که در مقام خویش استوار شدند اصفهان را گرفتند و مرداویج هراسان شده شهر اصفهان را بخلیفه تسلیم کرد زیرا که در سکه های خود همواره خلیفه را بر خود فرمانروا شناخته بود . مرداویج در ۳۲۳ هجری (۹۳۵) کشته شد و برادرش وشمیگر بجای او نشست ولی ناگزیر شد که چندین بار از کرگان فرار کند و مدتهای مدید در کرگان نبود و بالاخره مجبور گشت که مطیع سامانیان شود .

پس از وشمیگر چون پسر و جانشین وی بیستون مردجانشینی جز کودک خردسالی نگذاشت و برادرش شمس المعالی قابوس زمام امور را بدست گرفت ولی مجبور شد که از ۳۷۱ تا ۳۸۸ هجری (۹۸۱ تا ۹۹۸) ملک خود را بهضد الدوله بویه و سپس بفخر الدوله واگذار کند و چون پس از مرگ فخر الدوله او را بکرگان خواندند در آنجا تا ۴۰۳ هجری (۱۰۱۲) حکمرانی کرد .

درین سال امیان دولت قابوس برو شوریدند و او را کشتند و پسرش منوچهر بجای او نشست . اینزمان خطر آل بویه از میان رفته بود ولی خطر دیگری از مشرق عالم اسلام ظهور کرده بود چه قدرت غزنویان باوج خود رسیده بود و هیچکس در برابر سپاه فاتح سلطان محمود برابری نمی توانست . منوچهر که در آن زمان حکمران کرگان و طبرستان بود کوشید تا خطرا را دور کند و هدایای بسیار رای فاتح غزنوی فرستاد ولی چون وی در ضمن پیشرفت بسوی مغرب ری را گرفت منوچهر ناچار شد بیکى از حصارهای کوهستانی خویش پناه برد و از آنجا بنواحی باطلاتی دیار خود رفت و اندکی پس از آن مرد .

پسرش انوشیروان را مسعود جانشین محمود پادشاهی کرگان شناخت و او پذیرفت که ۵۰۰۰۰۰۰۰ دینار خراج دهد ، و چندی پس از آن نیز آل زبیر مطیع سلاجقه شدند .

جهانشاه یا کیلانشاه ظاهراً آخرین پادشاه این خاندان است .

این خلاصه بسیار موجزیست از حوادث تاریخی که کرگان را در قرون سوم و چهارم

هجری که دو قرن عمده تاریخ آنست متقاب ساخته . پای تخت این ابالت میبایستی در میان این همه جنگ و شهر گشائی و کشتار و تغییرهای دائمی حکومت و در محیطی که بیوسته گرفتار پربشانی و ناامنی بود ترقی کند .

باینهمه نویسندگان که آن شهر را در همین زمانها دیده اند آنرا شهر ثروتمند و آبادانی می شمارند که بزبانی بانها وصفت و تجارت خود معروف بوده است .

این حوقل در قرن چهارم هجری گوید : شهر بست که از آجر ساخته شده و شامل دو قسمت است که در دوسوی کرگان رود بنا کرده اند و پای از زورقها بر روی آن رود تعبیه شده . کرگان بیشتر نام قسمت شرقی بود ؛ در ساحل غربی محله بکر آباد واقع بود و بنا بر گفته این حوقل شهر و محله خارج آن مساحتی داشت که از مساحت شهر ری افزون بود .

مقدسی که او نیز کرگان را دیده است گوید که محله عمده شهر که در ساحل شرقی رود بود شهرستان نام داشت . در میان شهر نهر هائی بود که بوسیله پاهائی از زورق و پاهای طاقدار از آنها عبور می کردند . این قسمت از شهر نه دروازه داشت . نیز مقدسی گوید که بکر - آباد خود شهری جداگانه بود که سکنه بسیار و مساجد مخصوص بخود داشت . ساختمان های آن در میان دشت تا فاصله بسیاری از رود را فرا گرفته بود .

کرگان در میان تمام طوایف شیعه بواسطه مزاری که معروف به « کور سرخ » بود شهرت داشت و آنرا مزار یکی از بازماندگان علی می دانستند و حمدالله مستوفی تصریح می کند که مزار محمد بن جعفر الصادق امام ششم بوده است . این شهر بدون شك در زمان آل زیار بواسطه ذوق عامی و صنعتی پادشاهان خود معروف بوده است .

شمس المعالی قابوس که از میان پادشاهان زیاری از همه معروفتر است ادیب و دانشمندی بود که چندین کتاب از نجوم و شعر بزبان عربی و فارسی تالیف کرده است .

در خوش نویسی بحد کمال رسیده بود و ذوق صنعتی او را از کور باشکوهی که در زندگی خویش برای خود ساخته است میتوان دریافت . پس از هفده سال غربت که در نتیجه پیمان دوستی و وفاداری نسبت بفرالدوله بویه برای او پیش آمده بود چون بکرگان بازگشت عده کثیری از دانشمندان و نویسندگان را در دربار خود گرد آورد .

شهر کرگان مردان بزرگ مانند ابن سینا را دیده است که از دعوت محمود غزنوی گریخت و بدان جاه پناه برد ، بیرونی را دیده است که کتاب آثار الباقیه خود را در آن شهر نوشت و ابو منصور تعالی را بخود دیده است که کتاب المبهج و کتاب التمثل و المحاضره را آنجا نوشته است .

پسرش منوچهر ممدوح شاعر بزرگ منوچهری بود که تخلص خود را از نام وی بیرون آورده . نواده اش عنصر المعالی یکاوس ممدوح فصیحی و مولف قابوس نامه است .

خرابی کرگان ظاهراً در نتیجه فتنه مغول است . حمدالله مستوفی در قرن هشتم (قرن چهاردهم میلادی) آنرا بکلی ویران و تقریباً نامسکون می داند و می گوید که پسرزاده ملکشاه سلجوقی آنرا دو باره ساخته و در آن زمان دوره دیوار شهر هفت هزار قدم بوده است . ولی مسلمست که این شهر دیگر مانند پیش آبادان نشد و حتی پس از آنکه تیمور در بازگشت از مازندران در کنار رود برای خورد قصر بزرگ شاسمان را بگفته حافظ ابرو ساخت دیگر بیای روز اول نرسید . امروز محل شهر کرگان را فقط از توده های خاك تشخیص میتوان داد که در میان آن

کسرات کاشی های بسیار خوب فراوانست و در وسط آن مربع مستطیل وسیعی که ارک قدیم را نشان میدهد در نهایت خوبی آشکارست. گور سرخ دیگر وجود ندارد و از قصر تیمور و هم اثری نیست. تنها در بالای این مصیبت کده در نزدیکی محل ارک امامزاده کوچکی است که ترکمانان آنرا بسیار محترم می دارند و آنرا امامزاده بچی یا امامزاده کرن کیمین می نامند. دورتر از آن تقریباً درسه کیلومتری شمال شرقی. و کمتر از یک کیلومتری رود قامت رعنا گور قابوس معروف بگنبد قابوس دیده می شود که تنها از دستبرد زمانه و آسیب مردم از گرگان قدیم نازمان ما باقی مانده است.

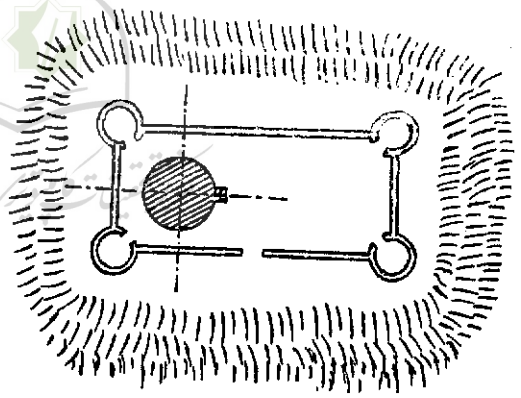
گنبد قابوس

وصف بنا

گنبد قابوس در راس تپه ایست که قسمت عمده آن خاك دستی است و در شمال ده کوچکی بهمین اسم واقعست. این بنا در میان محوطه مربع مستطیلی واقع شده و دیوار کنگره داری که در چهار گوشه آن چهار برجست گرد آن ساخته اند. (ش ۱). این محوطه دیوار بنای روسهاست که کاملاً تازه است و در زمانی که دیز Diez (سایکس Spikes) از گنبد قابوس عکس برداشته و در آثار خود چاپ کرده اند این محوطه وجود نداشته است.

در مقابل این عکسها بنایی را نشان میدهند که آن زمان توقف گاه کمیسر روسی سرحدات بوده و ژنرال یزلاوسکی Poslawski در ۱۹۰۰ زمانی که باین ناحیه سفر کرده آنرا دیده است. خانه کمیسر اینک از میان رفته و قلعه کوچکی که بدست ایران اقتاده قرار گاه نظامی است.

طبیعه چنین می نماید که گنبد قابوس با تسلطی که بصحرای ترکمان دارد بمنزله کمین گاه بسیار بلندی است. ظاهر آچنین بنظر میرسد که همین برج سبب شده است که



(ش ۱)

این محل را قرار گاه نظامیان سازندولی چنین نیست چه از زمان قابوس و از آن روزی که آخرین کارگر این بنایس از بزیر آمدن از برج طنابی را که وسیله فرود آمدن وی بوده است باز کرده قطعاً تا کنون کسی را بر فراز این برج ندیده اند. نه در خارج و نه در بدنه بنا هیچ پلکانی نیست و هیچ سوراخ و روزنه ای از بالا تا زیر برج دیده نمیشود که چوب بستنی بر آن کرده و حتی بر آن تکیه داده باشند. همین نکته صحت گفتار جنابی را ثابت میکند که بنا بر گفته اوجسد قابوس را در تابوتی

۱ - کتاب ا. دیز، «بناهای خراسان»، نقشه ۴ و ۲۱ و ۲۰. یکی ازین عکسها را در کتاب ه. کلوک و ا. دیز با اسم «صنایع اسلام» ص ۲۹۷ نیز چاپ کرده اند.

۲ - کتاب سر یرسی سایکس «تاریخ ایران»، ج ۲، نقشه مقابل ص ۲۲.

۳ - کتاب ژنرال یزلاوسکی: «سفری در دود های انترك و کرگان»، مستخرج از صورت جلسات انجمن طرفداران حفريات ترکستان صورت مجلس نمره ۴ ص ۱۸۴ و مابعد.

از شیشه نهاده و بازنجیر در میان گنبد آویخته بوده اند.

فی الحقیقه چنین می نماید که تمام بنا حتی ارتفاع بسیار و غیر عادی این مزار را چنان تمیه کرده اند که کسی نتواند بر فراز آن رود و قابوس را در آرامگاه جاودان خود مزاحم گردد. روزنه کوچکی که در سقف بنا رو بمشرق ساخته شده چنان می نماید که اساساً با نیت آشکار بانی خویش مناسب و مربوط است. بدون شك این روزنه برای ورود و خروج مصالح و کارگرانیست که در ساختن سقف آن دست اندر کار بوده اند ولی ممکن بود پس از انجام کار آن را مسدود کنند و آخرین کارگری که در ساختن آن مشغول بوده است پس از تمام کردن پوشش خارجی سقف ممکن بود باسانی از خارج فرود آید. اگر این روزنه را باز گذاشته اند مخصوصاً آنچنان که هست آنرا زینت کرده اند می بایست دلیلی داشته باشد که مربوط بساختن آن نیست و این دلیل ممکن است آن عادت چندین هزار ساله تطبیق شود که همیشه منفذ چادرهای صحرائشینان را رو بآفتاب قرار می دادند. بدون شك قابوس هم خواسته است که نخستین پرتو آفتاب هر بامداد بر پیکر او بتابد. تابوت زجاجی که جنابی بدان اشاره کرده و مواجهه دقیق این روزنه با آفتاب، که مطلقاً از حیث ساختمان بنا بیهوده است، خود بهترین مؤید این امر است. وانگهی در کدام محل دیگر از این بنای بدین سادگی ممکن است بقایای جسد قابوس را گذاشته باشند؟

یزلاوسکی می گوید که در ۱۸۹۹ روسها اندیشهٔ این که قبری در زیر زمین است در میان گنبد جاهی کنند که تا بمق چهارده آرتین یعنی ده متر هم رسید ولی تا آنجا هم طبقات آجر دیده شد. از طرف دیگر چگونه میتوان گفت که قابوس پس از آنکه آن همه مراقبت کرده است که کسی نتواند بیالای مزار وی رود فرمان داده باشد که جسد او را در زمینی بخاک بسپارند که دری چوبی و حتی دری فلزی نیز برای نگهبانی آن کافی نیست.

بنا بر این جسد او را روی زمین و زیر زمین نگذاشته بوده اند و چاره ای جز آن نیست که گفتار جنابی را درست بدانیم و چنانکه اشاره شد این بنا خود این گفتار را تصدیق میکند.

پس ظاهر آشکی نمی ماند که قابوس دستور داده است جنازهٔ وی را زیر گنبد بیاویزند. غرابی هم در این امر نیست در آنجا قطعاً از دستبرد کنج کلوی و ستمگری مردم مصون تر از جنازهٔ فرعون میمانده است که جسد او را در انتهای گوری درودای فراغت زیر زمین یا زیر هرمی بخاک می سپرده اند.

من بواسطهٔ نداشتن وسایل کافی نتوانستم بر بالای بنا صعود کنم و جزئیات قلّهٔ گنبد را بسنجم و چون روزنه ای که در زیر آن ساخته اند پائین واقع شده و برای این کار کافی نبود نتوانستم تحقیق کنم که در زیر گنبد حلقه ای یا چنگکی و یا بقایای زنجیری باقیست یا نه.

گنبد قابوس برج استوانه شکلی است یا اگر دقیق تر بخواهیم استوانه ای مخروط مانند است و بر فراز آن گنبد مخروطی ساخته اند.

فضای تهی میان این برج فقط شامل محوطهٔ بزرگ است که سقف آن این گنبد است. گنبد مزبور را که سازندهٔ آن عمداً هر چه بیشتر توانسته است از زمین بالا برده بسیار مرتفع ساخته اند. روزنه کوچکی که پیش از این ذکر شد در میان سقف در زیر گنبد قرار دارد. بدنهٔ برج را از خارج باده بریدگی یا «پشت بند» زینت داده اند که از پائین در میان صغه ای که از سطح

زیر طره کتیبه‌ای بخط کوفی دیده می‌شود که نام سازنده آن شمس‌العالی قابوس بن وشمگیر و مقصود ازین بنا و تاریخ ساختمان آنرا شرح می‌دهد.

بلندی این برج با انضمام کنبه مخروط آن چنین می‌نماید که درست سه برابر محیط بناست یعنی اندکی بیش از ۵۱ متر. معذرت نکتهٔ جالب توجه اینست که این مقدار ارتفاع ظاهری آنست و ارتفاع حقیقی آن نیست. برای فهم یکی از مهم‌ترین دلایل شکوه خاص این برج دور افتاده و دلیل عظمت فوق‌العادهٔ آن در نظر بیننده‌ای که آنرا از دور ترین نقاط مشاهده میکند باید ارتفاع برج را از سطح زمینی که روی آن ساخته شده است اندازه گرفت، درین صورت باید گفت تپه‌ای که این کنبه روی آن ساخته شده بیشتر خاکی دستی است و از طرف دیگر حفاریاتی که روسها در ۱۸۹۹ کرده اند معلوم کرده است که تنها ۵ متر زیر کف محوطه داخل برج را آجر چین کرده اند. کسانی که حفاریات می‌کردند هنوز بسطح پی‌بندی که در زمین قرار داده اند نرسیده بودند و قطعاً قسمت فوقانی این پی‌بندی می‌بایست تقریباً مجاور سطح حقیقی زمین باشد ازین قرار چون سطح زمین داخل محوطه يك متر بالاتر از سطح زمین خارج محوطه است لااقل نه متر دیگر باید به ۵۱ متر ارتفاع ظاهری بنا افزود و بدین قرار این برج ۶۰ متر ارتفاع دارد و یکی از بلندترین برجهایی است که تاکنون ساخته شده و حتی اگر برخلاف گمان نگارنده برای عملیات ساختمان بنا خاک دستی را فقط پس از انجام کار ریخته باشند این برج را کسانی که معاصر بنای آن بوده اند بلندتر ازین دیده اند.

کنبه قابوس چه از خارج و چه از داخل بجز کنبهٔ مکرر آن وطاقی که برروزنهٔ میان سقف زده اند و بجز دو مقرنس کاری که نیم کنبه میان دو طاق منخل را روی آنها ساخته‌اند بهیچ وجه زینت معماری ندارد. هیچ اثری از کاشی کاری نیست و اثر پوششی که هست فقط برای برجسته کردن خطوط کنبه و مقرنس کاری‌هاست و واضحست که قابوس فقط با استحکام و عظمت بنای قبر خود دبستگی داشته است.

بهمین جهت و بواسطهٔ دقتی که در اجرای این مقصود بعمل آورده اند این بنا با شکوه چنان خوب باقی مانده است که اگر پایه‌های آنرا کسانی که درصدد بردن آجر بوده اند آسیب نمی‌رساندند ~~میستیم~~ گفت که تاکنون بیش از ۷۰ سال از بنای آن گذشته دست نخورده مانده است. ولی دیوار ضخیم آن که دریای صفا سه متر و ۵۰ قطر دارد بطوری ویران شده بود که در بعضی جاها مخصوصاً در مجاورت منخل بنا چیزی نمانده بود که از بار این بنای عظیم با شکوه شانه خالی کند و تا ابد ما را از یکی از زیبا ترین و قدیم ترین بناهای اسلامی ایران که تاریخ ساختمان آنها معلوم است محروم سازد و اگر دولت خوشبختانه بتعمیر آن همت نگماشته بود از هم فرومی‌ریخت.